

١٥. «طب الأئمة عليهم السلام عُلَّانُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ عَبْسَةَ بِنِ

مُصْعَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا بَأْسَ بِالتَّعْوِيزِ أَنْ يَكُونَ لِلصَّبِيِّ وَالْمَرْأَةِ.»<sup>١</sup>

١٦. «طب الأئمة عليهم السلام عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ التَّمِيمِيُّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ

شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ عَنْ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ

نُعَلِقُ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ وَالرُّقَى عَلَى صَبِيَانِنَا وَنَسَائِنَا فَقَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَ فِي أَدِيمٍ تَلْبَسُهُ

الْحَائِضُ وَإِذَا لَمْ يَكُنْ فِي أَدِيمٍ لَمْ تَلْبَسْهُ الْمَرْأَةُ.»<sup>٢</sup>

توضیح: اديم: جرم

١٧. «طب الأئمة عليهم السلام شُعَيْبُ بْنُ زُرَيْقٍ عَنْ فَضَالَةَ وَالتَّاسِمِ مَعَا عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ

الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَهُوَ ابْنُ سَالِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ الْمَرِيضِ هَلْ يَعْلَقُ عَلَيْهِ

شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ أَوْ التَّعْوِيزِ قَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ رَبَّمَا أَصَابَتْنَا الْجَنَابَةُ قَالَ إِنْ أَلْمُؤْمِنِ لَيْسَ بِنَجَسٍ وَ

لَكِنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَلْبَسُهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي أَدِيمٍ وَأَمَّا الرَّجُلُ وَالصَّبِيُّ فَلَا بَأْسَ.»<sup>٣</sup>

١٨. «الخصال ابن الوليد عن الصفار عن ابن هاشم عن النوفلي عن السكوني عن الصادق عن أبيه ع

أن النبي ص قال: لا رقى إلا في ثلاثة في حمة أو عين أو دم لا يرقأ.»<sup>٤</sup>

توضیح: دم لا يرقأ: خونی که بند نمی آید.

١٩. «الخصال العجلي عن ابن زكريا عن ابن حبيب عن ابن بهلول عن أبيه عن الحسين بن مصعب

قال قال أبو عبد الله ع يكره التفتح في الرقى والطعام وموضع السجود.»<sup>٥</sup>

٢٠. «قرب الإسناد ابن طريف عن ابن علوان عن الصادق عن أبيه ع قال: أصاب رجل رجل بالعين

فذكر ذلك لرسول الله ص فقال رسول الله ص التمسوا له من يرقيه.»<sup>٦</sup>

٢١. قرب الإسناد علي عن أخيه ع قال: سألته عن المريض يكوى أو يسترقى قال لا بأس إذا استرقى

بما يعرفه.»<sup>١</sup>

١. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩٢، ص ٥.

٢. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩٢، ص ٥.

٣. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩٢، ص ٥.

٤. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩٢، ص ٦.

٥. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩٢، ص ٦.

٦. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩٢، ص ٦.

توضیح: یکوی: داغ کنند او را یا رقیه بر او بیاورند.

### جمع بندی:

۱. یک دسته از روایات (روایت ۱، ۱۱، ۱۲) صراحهً می نویسد اگر رقیه از قرآن و اسماء الهی است مانعی ندارد و الا جایز نیست. (دسته اول)
  ۲. دسته دیگر که تمام جلد ۹۱ و جلد ۹۲ بحار است (الا برخی که اشاره کردیم) تعویذاتی را که نقل میکند، مشتمل بر اسماء الله است.
  ۳. دو روایت (روایت ۱۰ و ۲۱)، ملاک را «شناخته بودن مضمون کلام» بر می شمارد. ولی این روایت سند ندارد و همین یک روایت هم با این مضمون موجود است
  ۴. روایاتی (مثل روایت ۲) مشتمل بر سخنان نامفهوم و شکل های ناشناس است که البته سند هم ندارد و از کتاب های غیر معتبر هم نقل شده است.
  ۵. روایت ۱۳ برخی از تمائم را شرک بر می شمارد.
- جمع بندی ادله**، همان است که دسته اولی بیان می کند، و لذا اگر رقیه ای یا تعویذ یا حرزی از آیات و اسماء الهی برخوردار است، نوشتن و انتفاع از آنها بلا مانع است ولی اگر چنین نیست، هم نگارش و هم انتفاع از آنها جایز نیست الا در صورتی که مطمئن شویم که یک مطلب از ائمه صادر شده است (که در این صورت دلیل خاص بر جواز آن وارد شده است و لذا روایت دسته اول را تخصیص می زند) و اگر چنین اطمینانی در کار نبود، انتفاع و ایجاد آن موضوعاً و حکماً تحت سحر وارد می شود.



## ❖ مسئله: طلسمات

در ابتدای مباحث سحر گفتیم که تقسیم بندی های مختلفی برای مباحث علوم خفیه مطرح است. در رساله ای با عنوان «اسرار قاسمی در علم کیمیا و سیمیا و ریمیا و لیمیا و همیا» تعریفی از این علوم به دست داده شده است، ولی این علوم را چنین معرفی می‌کند:

- ۱) صناعت اکسیر (کیمیا): تبدیل اجسام معدنی به یکدیگر (مثلاً مس به طلا)
- ۲) طلسمات (لیمیا): تمزیج قوای فاعله عالیه به منفصله سافله برای ایجاد فعلی غریب. کتاب‌های این علم را نیز چنین بر شمرده اند: «مُصَحَّف هِرْمَس الِهَرَامَسَه»، «حَل المَشْکَلَات از حکیم طمطم هندی»، «دوالیس اسکندری»، «تمائیل ابوبکر بن وحشیه»
- ۳) تسخیرات (همیا): معرفت احوال سیارات سبعة از این حیث که فاعل های علوی هستند و در قوائل [ظاهراً: قوایل] سلفی تصرف می‌کنند و هم چنین شناخت ختم ها و بخورها و تسخیر روحانیت و عزائم (افسون) جنیان و معرفت اقداح و منادل [منادل: نوعی از رقیه که دایره ای روی زمین می‌کشند و داخل آن می‌نشینند وقتی که می‌خواهند ارواح را حاضر کنند]. کتاب های این علم عبارت است از «سر مکتوم»، «رسائل هلالیه»
- ۴) خیالات (سیمیا): تصرف در خیالات به گونه ای که آنچه در خارج نیست، به صورت «مثالات خیالیه» حادث می‌شود کتاب های این علم «نوامیس افلاطون»، «مختصر جالینوس»، «عشر مقالات»، «خلاصه کتب بلیناس»
- ۵) شعبدات (ریمیا): دانستن قوای جواهر ارضیه که «فعلی متقرن بغرابت صدور» را باعث می‌شود، کتاب آن «رسائل خسروشاه سماوی»، «سحر العیون ابی عبدالله مغربی» است.<sup>۱</sup>

این کتاب در ادامه کتاب‌های بسیاری را نام می‌برد و بعد در ضمن ۱۴۷ صفحه به تبیین هر یک از این موارد می‌پردازد.

۱. اسرار قاسمی، ص ۳.



ابن خلدون علم سیمیا را، علم اسرار حروف بر می شمارد و حروف را به ۴ دسته تقسیم می کند و می نویسد:

- ✓ حروف الف، ها، طاء، میم، فاء، شین و ذال، متعلق به عنصر آتش هستند.
- ✓ حروف باء، واو، یا، نون، تا، ضاد، ظاء، متعلق به عنصر هوا هستند.
- ✓ حروف دال، حاء، لام، عین، راء، خاء، غین، متعلق به عنصر خاک هستند.
- ✓ حروف زاء، جیم، کاف، سین، قاف، تا و ظا [ظاهراً باید «شاء» باشد و ممکن است ظاء در حروف متعلق به هوا نبوده و آنجا ثاء باشد] متعلق به عنصر آب هستند<sup>۱</sup>

این کتاب از قول یکی از اهل فن می گوید: «نباید گمان کنی که سرّ این حروف با قیاس عقلی قابل دست یابی است بلکه این امر به طریق مشاهده و توفیق الهی است» [پس علمی نیست]<sup>۲</sup>

ابن خلدون نحوه عملکرد حروف را با عملکرد طلسم ها متفاوت بر می شمارد و در عین حال می نویسد: «چنانکه ثابت شد، سیمیا نوعی سحر و جادوگری است.»<sup>۳</sup> و ادامه می دهد: «ساحران برای آنکه از نام ساحری اجتناب کنند (در حالیکه حقیقت همان معنی و مفهوم ساحری را در پیش گرفته اند) کار خود را سیمیا می نامند و اعمال کفر آمیز خود را زیر ریاضت های شرعی پنهان می کنند.»<sup>۴</sup>

کتاب «کنوز اسرار الخفیه فی علوم الغریبه» (در دو جلد) نوعی از حرزها را با نام لوح معرفی می کند و تعداد زیادی از آنها را نشان می دهد، این لوح ها معمولاً جدول هایی هستند که هم اسم خدا در آنها نوشته شده و هم نمودار زیادی در آنها ضبط شده است، برخی از آنها هم فقط حروف مقطعه را به همراه دارد و یا تنها مشتمل بر اعداد است هم چنین کتاب دیگری با عنوان جامع الفوائد فی اسرار المقاصد ادعیه مختلف و لوح ها و طلسمات زیادی را معرفی می کند و برای هر یک خواصی را بر می شمارد.

۱. ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۰۵۴.

۲. همان، ص ۱۰۵۵.

۳. همان، ص ۱۰۵۹.

۴. همان، ص ۱۰۶۱.